

توپچی باشی و میسکه ویچ

دکتر منصور ثروت *

چکیده:

توپچی باشی منسوب به خاندان توپچو باشوف های گنجه است که در تفلیس تحصیل کرده و با زبان های فارسی، عربی، روسی، ترکی، گرجی و ارمنی آشنا شده است. وی برای مدتی رئیس شعبه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پترزبورگ بوده و در تربیت نسلی از ایران شناسان مهم روسیه تأثیر شگرف داشته است. آشنایی وی با خوجکو و از طریق وی ملاقات با میسکه ویچ شاعر لهستانی موجب شد تا نخستین ترجمه منظوم از اشعار میسکه ویچ به زبان فارسی اتفاق افتد.

کلید واژه ها: توپچی باشی، خوجکو، میسکه ویچ، سونات های کریمه.

در مقاله هایی که قبلاً اینجانب با عنوان های «میسکه ویچ، محبوب لهستان» و «خوجکو» نوشته بودم، به مناسبتی از توپچی باشی یاد کرده بودم و بسط ماجرا را به وعده ای دیگر موکول.

در مقاله نخست آمده بود که روزی خوجکو، وسیله آشنایی میسکه ویچ با توپچی باشی را فراهم ساخت و این ملاقات جالب منجر شد به ترجمه ای از یکی از «قطعه های کریمه» به فارسی منظوم^۱، و در مقاله دوم نیز اشارت رفته بود که توپچی باشی یکی از استادان خوجکو در آموزش زبان فارسی بود^۲ و اینک شرح دقیق تر ماجرا؛ اما پیش از ورود به بحث اصلی اشاره به نکته ای ضرورت دارد:

در ایام اقامت در ورشو که مشغول مطالعه در احوال و آثار میسکه‌ویچ و خوجکو بودم، غالباً خانم ایوونا نویسکا، مترجم و ایران‌شناس محترم، مرا در جستجوی آثار و اسناد یاری می‌رساند و با مسرت و گشاده‌دستی کامل اطلاعاتی را که در منابع لهستانی می‌یافت از روی لطف ترجمه می‌کرد و در اختیارم می‌نهاد. بر همین اساس زمانی که ارتباط توپچی‌باشی و خوجکو مطرح شد، ایشان نسخه‌ای از ترجمه شعر توپچی‌باشی از غزل میسکه‌ویچ را که عیناً به خط فارسی گراور شده بود^۳ به من دادند؛ با این توضیح که ایشان شعر مذکور را با یاری آقای دولتشاهی به فارسی ترجمه کرده‌اند؛ نسخه‌ای از اصل غزل به زبان لهستانی و ترجمه را نیز به من مرحمت کردند. بر اساس مجموعه این اسناد سعی شد این حادثه جالب در مقاله‌ای به اطلاع خوانندگان فارسی زبان برسد؛ اما فقدان اطلاعات راجع به توپچی‌باشی مقاله را ناقص می‌ساخت؛ تا آنکه به مرور در این باب نیز توفیقی برای نگارنده حاصل شد.

در همین فاصله از آقای دولتشاهی مقاله‌ای با عنوان «نخستین ترجمه اشعار میسکه‌ویچ به فارسی» منتشر شد^۴ که دقیقاً در موضوع مورد مطالعه نگارنده بود. قضاوت نخستین از عنوان مقاله حاکی از آن بود که فاضل ارجمندی زحمت سر و سامان دادن یادداشت‌ها را از دوش راقم این سطور برداشته است؛ اما مطالعه دقیق‌تر حکم می‌کرد تنظیم و انتشار آن اوراق پراکنده خواهد توانست مقاله آقای دولتشاهی را تکمیل کند و احیاناً در رفع پاره‌ای از ابهام‌ها یاری رساند. با چنین فرضی است که این نوشته رقم می‌خورد.

توپچی‌باشی کیست؟

به استناد آنچه توپچی‌باشی در مقدمه شعر میسکه‌ویچ، خود را معرفی می‌کند، نام کامل او را می‌توان چنین بیان کرد: «میرزا جعفر ابن علی مردان بیک طوسی النسب توپچی‌باشی». آقای دولتشاهی بر اساس همین معرفی‌نامه می‌گوید: «در مورد توپچی‌باشی باید گفت بر خلاف باور گروهی که او را آذری می‌پندارند، او خراسانی است.»^۵ حال آنکه شرح حال نویسان باکو او را آذربایجانی و اهل گنجه می‌دانند. آقابابا رضایف، پژوهشگر آذربایجانی، در شرح حال مختصر وی چنین

می نویسد:

توپچوباشوف که در اواسط دهه هشتاد سده هجدهم میلادی در خانواده معروف توپچوباشوف‌های گنجه به دنیا آمده و در تفلیس تحصیل کرده و با زبان‌های فارسی، عربی، روسی، گرجی و ارمنی آشنا شده بود، در سال ۱۸۱۷ همراه هیئت سفارت ایران به پترزبورگ رفت و در آنجا ماندگار شد. در دیارتمان آسیایی وزارت خارجه روسی، به عنوان مترجم کارکرد و از سال ۱۸۱۹ در مؤسسات آموزشی به تدریس عربی، فارسی و ترکی پرداخت و از سال ۱۸۲۳ استاد و در فاصله ۱۸۳۵-۱۸۴۹ رهبر شعبه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پترزبورگ بوده و به اعتراف دانشمندانی چون بارتولد و کراچکوفسکی نقش وی در تربیت نسلی از ایران شناسان مهم روسیه انکار ناپذیر بوده است. وی دارنده نشان شیر و خورشید ایران و چهار نشان درجه یک روسیه بوده است.

توپچی‌باشی دارای ذوق شاعری هم در زبان فارسی و ترکی بوده است. بلینسکی، منتقد نامدار روسیه پس از خواندن ترجمه یکی از اشعار او به زبان روسی قریحه شاعری او را ستوده است.^۷

خوجکو که ما بین سال‌های ۱۸۲۴-۱۸۳۰ در انستیتوی شرق‌شناسی پترزبورگ زبان‌های عربی، فارسی و ترکی می‌آموخت^۸، به تصریح خودش یکی از شاگردان توپچی‌باشی بود. وی در وصف ملاقات توپچی‌باشی با میسکه‌ویچ می‌گوید: «... در آن هنگام میرزا جعفر در کالج آسیا معلّم من بود.»^۹

گفتنی است میسکه‌ویچ نیز حدود پنج سال از ۱۸۲۴-۱۸۲۹ در تبعید روسیه بود.^{۱۰} دوستی‌اش با خوجکو از دوران تحصیل در دانشگاه ویلنا آغاز و در روسیه محکم‌تر شده بود؛ کما اینکه تا آخر عمر نیز دوام یافت. ارتباط صمیمی شاگرد-استادی بین خوجکو و توپچی‌باشی از سویی و صمیمیت خوجکو با میسکه‌ویچ از سوی دیگر باعث شد تا خوجکو واسطه خیر ارتباط آن دو با یکدیگر شود. گرچه از مقدمه‌ای که توپچی‌باشی بر ترجمه شعر میسکه‌ویچ نوشته است به نظر می‌آید این ارتباط خیلی هم جدید نبوده است.

پیش از نقل این ملاقات باید گفت: میسکه‌ویچ از ۱۴ اوت تا ۱۴ اکتبر سال ۱۸۲۵ سفری دو ماهه به کریمه داشت که ره‌آورد آن، هجده سونات (غزل - قطعه) بود که خوجکو پس از ترجمه به روسی همراه با مقدمه‌ای در معرفی شعر میسکه‌ویچ به سال ۱۸۲۶-۱۸۲۷ در مسکو با عنوان «نگاه از صحراهای کوزلوف به کوه‌ها» منتشر کرد.^{۱۱}

آنچه مورد بحث اصلی ما، در اینجا است، ترجمه‌ی یکی از این قطعه‌هاست به فارسی منظوم که توپچی‌باشی انجام داده است. از تاریخ دقیق ملاقات میسکه‌ویچ، خوجکو و توپچی‌باشی که منجر به این ترجمه شده است اطلاعاتی نداریم؛ ولی قطعاً این دیدار می‌بایست بعد از سرایش اشعار بوده باشد. در هر حال ظاهر قضیه حکایت از آن دارد که این نشست در منزل یکی دیگر از شرق‌شناسان لهستانی مقیم روسیه به نام سینکوفسکی به عمل آمده است. از نوشته‌ی توپچی‌باشی چنین برمی‌آید این ترجمه به خواهش میسکه‌ویچ انجام پذیرفته است و از اقرار خوجکو نیز چنین استنباط می‌شود که وی شعر را به روسی ترجمه کرده و سپس توپچی‌باشی به فارسی منظوم ساخته است. خوجکو در همین مورد می‌گوید: «من سونات را برای میرزا از زبان لهستانی به روسی ترجمه کردم و او سونات را به فارسی به نظم کشید.»^{۱۲} از این گفتار می‌توان نتیجه گرفت، خوجکو شعر میسکه‌ویچ را قبل از ترجمه و چاپ برای توپچی‌باشی خوانده است؛ در غیر این صورت اشاره‌ای به نسخه‌ی چاپی ترجمه شده به روسی می‌کرد.

گرچه ترجمه‌ی توپچی‌باشی با اصل بسیار تفاوت دارد - و می‌توان دلیل آن را دوری مفهوم از اصل با دوبار ترجمه دانست - همین مقدار ناقص نیز ظاهراً مؤثر بوده است؛ زیرا مقدمه‌ی میرزا جعفر در ورشو به لهستانی و در مسکو به روسی ترجمه شد و در روزنامه‌ی مسکوفسکی تلگراف به چاپ رسید و به قولی بر پوشکین تأثیر گذاشت.

و اینک مقدمه و ترجمه‌ی توپچی‌باشی:

باسمه تعالی

غرض از تشیید^{۱۴} این سخنان پریشان‌وش همانا دل دوستان به دست آوردن است نه خود‌نمایی کردن و سبب از تنظیم^{۱۵} این کلمات پر غلّ و غش محض پاس خاطر یاران داشتن است نه خود را از جمله شاعران انگاشتن. مقصود از این معامله بازار تیز نیست؛ چه این بنده بی‌بضاعت در خود آن استطاعت را هرگز مشاهده نمی‌نماید که زبان خامه‌زبان^{۱۶} را در بزم صفحه سخن آرای به نکته کشاند که شاید^{۱۷} یا خاطر فاطر در قافیه‌سنجی استعارات عبارات طبع آزمایی نماید. نالیدن دردناک محزون بر سوز درون وی گواه است؛ اما فرخنده روزی که درخانه معارف آشیانه عالم العلماء، فاضل الفضلا، معلّم اوّل السنّه شرقیه، محبّ یگانه‌الصاحب سینکوفسکی لهستانی شرف احضار یافته بود با جوان کامل فاضل عالم عاقل دانا دوست مهربانی اعنی موسیا مسکوویچ لهستانی که الحق در فن نظم سرآمد دهر و ممتاز شهر خود بود اشعار آبدار دُرر بارش مشهور درباب هنر و در لغت لهی^{۱۸} بسیار معتبر است بعد از درک شرف ملاقات و کسب فیض مقالات ربط آشنایی را پیوستم و مادام ظهور حضور به شادی و سرور محکم پی‌بستیم. چون شوق سفر در خاطر داشت پس از اندکی شاهد صحبت به زهر فرقت آمیخته از دارالسلطنه پترزبورگ به سیاحت مُلک قریم^{۱۹} جناح حرکت افراشت.

ز هجرانش بسی بوده حکایت نمی‌گنجد در اینجا این حکایت

چون در اثنای سیاحت در آن مرز و بوم گذرش به کوهی به‌غایت بزرگ و نظرش به جبلی^{۲۰} خیلی سترگ افتاده، از نظاره آن کوه پرشکوه دریای طبعش کوه کوه به تمّوج آمده هر گوهر آبداری که از آن به ساحل نظم رسید به رشته تحریر کشید و میلان خاطرش نیز بر آن شد که به زبان فارسی هم مترجم شود؛ پس به موجب علاقه سابقه لطفی که با حقیر داشت خواهش آن فرمود تا به رشته نظم آورد. هر چند این حقیر فقیر میرزا جعفر ابن علیمردان بیک طوسی النسب توپچی‌باشی انما^{۲۱} به سبب عدم قابلیت و [؟]^{۲۲} حالش به اباء و امتناع افاده می‌نمود، لیکن اولاً دوست را دلجویی کردن به ادب است و ثانیاً شعری را از زبان فرنگی به لسان فارسی ترجمه کردن که تا

حال نشده است به ارادهٔ احباب و اهل عرفان اقرب دانسته؛ همین دو معنی گریبان‌گیر شوق ضمیر گردید و کماکان به قدر به رشتهٔ بیان کشید.

سخن دراز کشیدم ولی امیدم هست که ذیل عفو بدین ماجرا بپوشانند

ترجمهٔ شعر

بلندکوهی بدیدم میان صحرا بود سرش پر از یخ و برف و هوای سرما بود
 به لرزه آمدم آندم که کوه یخ دیدم شگفتم آمده گفتم که این چه رؤیا بود
 به صنع کامله قدرت خداوندی مگر ز منبع یخ پهن گشته دریا بود
 و یا برای نزول فرشتگان سما ز ابرهای کبودش سریر مینا بود
 نه بل به منع عبور سپاه یا جوجی کشیده سد سکندر نه قلّه پیدا بود
 به فرق نور درخشان چو برق اندر ابر فروغ پرتوش هر دم به چرخ بالا بود
 تو گویی فایدهٔ حرق سورا اسلامبول ز قلّهٔ فلکیش همی هویدا بود
 چو بزم ظلمت شب را قضا مرتب ساخت مگر چراغ معلق ز طاق مینا بود

در بیان وصف میرزای قریمی^{۳۳}

رفیق راه و دلیلم ز مهتران قرم امیرزاده شریف و جوان رعنا بود
 ز وضع رفعت آن کوه و وصف آب و هواش چنان نمود که گویی سپهر خضرا بود
 چنین بگفت که روزی شدم به روز آنجا نه ابر بود نمایان نه روی غبرا بود
 ز هر طرف همه سیلاب کوه کوه به موج روان چو روح روان بر روان^{۳۵} صحرا بود
 چنانکه دیدمش آن منظر محلّ شکوه مقام برف و یخ و جایگاه سرما بود
 به وقت دم زدنم برف از دهن می ریخت ز شدت اثر زمهریر کانجا بود
 از آن بلندی و رفعت گمان همی ببرم چو راه من که بر آن قلّهٔ فلک سا بود
 ز نوع تندرونده نه کار هر بشریست ز جنس تیز پرنده نه حدّ عنقا بود
 گذشتم آن طرف از ابر رعد برق آخر شدم به جایی که آنجا همین تریا بود

تمت

چنانکه بعداً اصل و ترجمهٔ شعر را خواهید دید، ملاحظه خواهید کرد که چقدر وصف میسکه‌ویچ با برداشت توپچی‌باشی متفاوت است: اولاً روح شرقی از

بین رفته است؛ چنانکه واژه‌های الله، شرق، کاروان، میرزا در ترجمه توپچی‌باشی مفقود است؛ ثانیاً باید دانست که میسکه‌ویچ به وصف اشکال گوناگون و مناظر شگفت یخ توجه داشته است که در اطراف کوه شکل گرفته بوده است و این منظره را در شامگاهی ابرآگین به شعر کشیده است؛ حال آنکه متأسفانه در شعر توپچی‌باشی نمی‌توان در چنان فضایی قرار گرفت. به هر حال هر چه هست، این نخستین کوشش در ادب فارسی در برگردان شعری نه فقط از زبان لهستانی، بلکه از ادب مغرب زمین، دارای ارزش‌های خاص خود است.

جهت متمیم فایده، در خاتمه، اصل شعر به زبان لهستانی و ترجمه خانم ایوونا نویسکا و آقای علیرضا دولتشاهی از آن، عیناً درج می‌شود:

Widok gór ze stepów Kozłowa – Sonety krymskie

Pielgrzym

Tam! – czy Allach postawit scianę morze lodu?

Czy aniotom tron odlat z zamrozonej chmury?

Czy Diwy z ćwierci lądu dźwigkęli te mury,

Aby gwiazd karawanę nie puszczać ze wschodu!

Na szczycie jaka luna ! pożar Carogrodu!

Czy Allach, gdy noc chylat rozciągnęła bury,

Dla światów zeglujących po morzu natury

Tę latarnię zawiesil śród niebios obwodu?

Mirza

Tam? – Bylem, tam dzioby potoków

I gardla rzek widxiałem pijące z jej gniazda;

Tchnąłem, z ust mych śnieg lixiat; pomykatem kroków

Gdzie orły dróg nie wieszą kończy sińę chmur jazda,

Minąłem grom szumiący w kolebce z obtoków,

Az tam, gdzie nad mój turban bytko gwiazda.

To Czatyrdach!

Pielgrzym

Ah!

چشم انداز کوهسار از دشت‌های شهر کازلو

زائر

آنجا، آیا الله دریای منجمد را به شکل دیواره‌ای برآورده است؟

یا که از ابر یخین، تختی برای ملائک تراشیده است

یا که دیوان از ربع مسکون، دیواره‌ها برآورده‌اند

تا کاروان اختران، شرق را پس پشت، نتوانند نهادن

چه روشنایی است بر چکاد! حریق تزار آباد؟

یا هنگامی که الله به شامگاه خلعت سرخ خود را گسترانده

از برای جهان‌هایی شناور، بر دریای طبیعت

میرزا

آنجا؟... بوده‌ام. زمستان فرو نشسته و منقار جویباران را

و گلوهای رودها را دیده‌ام که از آشیانه‌اش می‌نوشند

و به باز دم، از دهانم برف می‌ریخت، تند ترک گام برداشتم

آنجایی که شاهین‌ها راه را نمی‌دانند و جایی که انجام پرواز ابرهاست

از رعدی که به گاهواره ابرها قیلوله می‌کند، گذشتم

بر آن بلندا که فراز دستارم جز ستاره نبود

زائر

آه!

(غزل پنجم از غزل‌های کریمه) ترجمه ایوونا نویسکا و علیرضا دولتشاهی از متن لهستانی.

یادداشت ها:

۱. ر.ک: نامه انجمن ، س ۳، ش ۴، زمستان ۱۳۸۲، ص ۱۳۳
۲. ر.ک: نامه انجمن، س ۵، ش ۲، تابستان ۱۳۸۴، ص ۱۴۶
۳. مجله شرق شناسی ورشو ، س ۵، ش ۲، تابستان ۱۳۸۴، ص ۱۴۶
۴. پل فیروزه (فصلنامه) ، س ۴، ش ۱۳، پاییز ۱۳۸۳، صص ۱۸۵-۱۹۴
۵. پیشین ، ص ۱۹۱
۶. ۲-۵-۸۱-۱۹۹۳ و Baki mirza cəfər Topcubasov, Agbaba Rzayev (به نقل از کوراغلو در افسانه و تاریخ، ص ۵۰۰)
۷. تاریخ آذربایجان ، ج ۲، حسینوف، سمباط زاده، ۱۹۶۴ (به نقل از کوراغلو در افسانه و تاریخ، ص ۴۷۷)
۸. ر.ک: نامه انجمن ، ص ۵، ش ۲، تابستان ۱۳۸۴، ص ۱۴۵-۱۴۶ ، مقاله نگارنده
۹. کوراغلو در افسانه و تاریخ ، ص ۵۰۱
۱۰. ر.ک: نامه انجمن، س ۳، ش ۴، زمستان ۱۳۸۴
۱۱. کوراغلو در افسانه و تاریخ ، ص ۵۰۱
۱۲. همان.
۱۳. همان جا
۱۴. برافراشتن بنا و انداییدن دیوار به آهک و گچ و جز آن، مجازاً به معنی استوار و محکم کردن (غیاث اللغات).
۱۵. جواهر به رشته کشیدن (غیاث اللغات) اینجا مجازاً به نظم کشیدن.

۱۶. کذا فی نسخه
۱۷. شایستگی داشته باشد.
۱۸. له + ی منسوب = لهستانی.
۱۹. کریمه
۲۰. کوه
۲۱. کذا فی نسخه
۲۲. قرائت مقذور نشد
۲۳. منظور از قریمی، کریمه‌ای است و مرادش میسکه‌ویچ که بدان عنوان میرزا نیز افزوده است.
۲۴. کذا فی نسخه = قریم، کریمه.
۲۵. روال

فهرست منابع:

- رامپوری، غیاث الدین. غیاث اللغات. به کوشش منصور ثروت. تهران: امیر کبیر، ج ۲، ۱۳۷۵.
- رئیس‌نیا، رحیم، کوراغلو در افسانه و تاریخ. تهران: دنیا، چ سوم، ۱۳۵۷.
- مجله پل فیروزه (فصلنامه)، ویژه لهستان.
- مجله شرق شناسی ورشو.
- مجله نامه انجمن، فصلنامه انجمن آثار و مفاخر ملی.